

نظام آموزش در عصر هخامنشی

■ نظام آموزشی

فرهنگ غنی ایران باستان، اهمیت فراوانی برای تعلیم و تربیت قائل بود و به این منظور نظامی طراحی شد. مدارک و منابع تاریخی نشان می‌دهند که قسمت اعظم تعلیم و تربیت کودکان در دوران باستان به ویژه عهد هخامنشیان توسط خانواده، آتشگاه و آموزشگاه درباری صورت می‌گرفت. در عصر ساسانی، دانشگاه نیز به این نظام افزوده شد. اهداف عمده ی تعلیم و تربیت در نظام آموزشی ایران باستان خدمت به اجتماع و کشور، خدمت به خانواده، رفع مسئولیت از پدر و مادر، بهبودی حال و برتری بر دیگران بود. که از نیایشی که در پینا آمده است استنباط می‌شود:

پابرجای حکومتی پیشدادیان و کیانیان، مالک بی چون و چرای این سرزمین شدند. در همین دوران بود که رشد اخلاقی و معنوی ایرانیان به بلوغ رسید؛ پیغمبر آریایی "زردشت" ظهور کرد. او برای از بین بردن تباهی‌هایی که به خاطر اعتقاد به الهه‌های متعدّد به وجود آمده بود، تعلیم خود را بر پایه‌ی شناخت خلدوند دانای یکتا و سه اصل پندار، گفتار و کردار نیک اعلام کرد. دوران تاریخی ایران به تدریج و با روی کار آمدن دولت‌های ماد و پارس آغاز شد. دولت‌های پایداری با تکیه بر قدرت و تأسیس نهاد محکم دولت و حکومت؛ وحدت انسانی، فرهنگی و مدنی را تجربه کردند. و در نهایت افتخار عامل نشر و اشاعه‌ی تمدن و فرهنگ و مدافع میراث فکری و ذوقی مشرق زمین شدند.

سرزمین کهن ایران که دست کم ده هزار سال سوابق مشهور مدنی را در همه جای فلات وسیع و گسترده اش دارد، از هزاره ی چهارم و سوم پیش از میلاد به صورت اجتماعات شهری یکجانشین درآمد و از حیات سیاسی و اقتصادی مستمری برخوردار شد. این اجتماعات در بخش‌های مختلف ایران آثار ارزنده‌ای از خود بر جای گذاشتند؛ از مناطق کوهستانی ایلام، تپه‌ی کیان زهواند، دشت قزوین تا شهداد کرمان، سیلک کاشان و شهر سوخته ی سیستان. با این همه فلات ایران در هزاره ی دوم پیش از میلاد وضع روشن تری داشت. آریایی‌های ساکن در "اتروئج" یا "ایران"، مهاجرت تاریخی خود را آغاز کردند و گروه گروه در مناطق مختلف پراکنده شدند. این اقوام که روحیات رزم جویی و دلاوری داشتند بر مشکلات پیروز شدند و به مرور زمان با تأسیس نهادهای



دستورهای حکومتی آماده تر کنند. آموزش اخلاق نیکو و همچنین آموزش آداب اجتماعی از مهمترین آموزش هایی بود که درالوترا انجام می شد. گزنفون مورخ یونانی و شاگرد سقراط که در جنگ کوروش صغیر با برادرش اردشیر دوم، فرماندهی هزار سرباز مزدور یونانی را در سپاه کوروش به عهده داشت در تربیت هخامنشیان چنین نوشته است: "اطفال را به مکتب می فرستادند تا ادب بیاموزند و رؤسا و مراقبینشان اکثر اوقات روز، مراقب حال آنان بودند. قضاوت و عدالت را میان آنها مجری می داشتند و چنانچه طفلی مرتکب تقصیری از جمله دزدی، خدعه و بی حرمتی می شد پس از ثبوت جرم، مجازات می شد. اگر طفلی بهتان ناروایی به دیگری وارد می ساخت و از عهده ی اثبات آن بر نمی آمد دچار مجازات می شد. تقصیر مهمی که مایه ی کینه جویی و نقد مردمان است و غالباً از دید مخفی می ماند، ناسیاسی است؛ این تقصیر نیز مورد تنبیه قرار می گرفت زیرا معتقدند که اشخاص نمک شناس از ادای تکلیف در برابر خدایان و انجام وظیفه در مقابل والدین یا وطن و دوستان خویش سربچی می نمایند و بدین علت مستوجب عقوبت و مجازات سخت هستند. حق شناسی پیوسته همراه با وقاحت و بی شرمی است و این دو سیرت نکوهیده مشوق انسان به ارتکاب اعمال ناشایست است. اطفال را به اعتدال مزاج، اطاعت از رؤسا و وظیفه شناسی خو می دادند. آداب غذا خوردن و نوشیدن می آموختند و به قناعت در مصرف خوراک تشویق می کردند. آنها مجاز نبودند با مادران خود غذا بخورند بلکه در خدمت مربیان و در ساعات مقرر صرف غذا می نمودند. اطفال از خانه ی خود نان و سبزی و همچنین ظرفی برای نوشیدن آب از رودخانه می آوردند."

در این سن قناعت در زندگی، آموزش تیراندازی و پرتاب نیزه، توجه مخصوص به تمرین ها، احتراز از تن پروری، ممنوعیت انداختن آب دهان، قضاء حاجت در حضور دیگران و شناخت خاصیت نباتات در استعمال داروها اجباری بود. گزنفون در ادامه می آورد: "از این به بعد وارد جرگه ی بالغان می شدند. در اطراف بناهای دولتی بیتوته می کردند و این سنت بدین جهت بود که هم بناهای دولتی را حراست نمایند

سوارکاری، تیراندازی و راستگویی " بنابر پندنامه ی بزرگمهر، پدر و مادر مسئول تربیت فرزندان بودند. در صورتی که فرزندان کار نیکی انجام می دادند، اولیای آنها هم بهره مند می شدند و چنانچه والدین در پرورش کودک غفلت می کردند، عواقب اعمال زشت او دامنگیر آنان می شد. در تأیید این مطلب آورده اند: " روزی کمبوجیه از درباریان پرسید که اگر مرا با پدرم مقایسه کنید چه خواهید گفت؟ درباریان گفتند که مقام تو از پدر والاتر است؛ «زیرا که مصر را به فتوحات او افزوده و تسلط ایران را بر دریا تأمین کرده ای. کزروس سردار یونانی گفت: که ای پور کوروش تو را با پدر نتوان سنجیدن زیرا هنوز مانند او فرزندی از خود باقی نگذاشته ای.»

الوترا

۵ سالگی عموماً شروع آموزش رسمی در ایران باستان بود. در این سن کودکان را به محلی به نام الوترا می بردند. این مکان نزدیک به قصر شاهی و بناهای دولتی بود. چون معتقد بودند کودکان باید در مجموعه ای آرام و دور از سر و صدا و هیله و تزویر بازرگانان و کاسب کاران پرورش داده شوند. الوترا به چهار قسمت برای کودکان، نوجوانان، مردان و سالخوردگان تقسیم می شد. کودکان و مردان، طلوع صبح و سالخوردگان در روزهای معین در آنجا بودند. اما جوانان، هر شب در اطراف بناها با اسلحه می خوابیدند. برای تربیت کودکان از بین سالخوردگان افرادی انتخاب می شدند که اخلاق نیکو به آنها بیاموزند. برای پرورش نوجوانان از بین مردان کسانی را تعیین می کردند که بر انجام بهتر وظایف نوجوانان کنترل و نظارت دقیق داشته باشند و برای آموزش مردان، افرادی انتخاب می شدند که بتوانند آنها را برای اطاعت از احکام و

ای اهورامزدا به من فرزندی عطا فرما که از عهده ی انجام وظیفه نسبت به خانه ی من، شهر من و مملکت من برآمده و پادشاه دادگر مرا یاری کند. "در خرده اوستا هم آمده است که: "ای اهورامزدا به من فرزندی عطا فرما که با تربیت و دانا بوده؛ در هیئت اجتماع داخل شده و به وظیفه ی خود رفتار کند. فرزند رشید و محترمی که حاجت دیگران را برآورد. فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و کشور خود بکوشد. "مسلم است که هدف از تربیت در این دوران پرورش جوانانی دلیر، فداکار و خردمند بود که عضوی مفید و مؤثر در کشور و جامعه شوند. وضعیت جغرافیایی و موقعیت خاص فلات ایران، همچنین اعتماد و احترام به آراء و عقاید دینی از عوامل مهم و تأثیر گذار در نظام آموزشی این عصر بودند. این عوامل از طرفی ایرانیان را برای رفع نیازهای خود وادار به فعالیت کار و کوشش می کرد و از طرف دیگر افراد را به اطاعت از دستورها، مقررات و قوانین آئین زردشت ارشاد می کرد. بنابر گزارش های هردوت، افلاطون و شاهنامه ی فردوسی، سن ورود به دوره های آموزشی بین ۵ تا ۷ سال بود. دوره های آموزشی در چهار مرحله ویژه ی کودکان، جوانان، مردان و سالخوردگان به ریاست افرادی خاص برگزار می شد. هر گروه ملزم به رعایت و اطاعت از دستورها و تعالیم معین بود.

نقش خانواده در آموزش

خانواده اولین و ابتدایی ترین محل، برای آموزش دانش بطور عام بود که در آن مهمترین و اساسی ترین شالوده ی تربیت و آموزش ریخته می شد. مادر وظیفه ی سنگین آموزش آداب و رسوم ملی را بر عهده داشت. و فرزندان را از معاشرت با همبازی های ناباب و ناشایست منع می کرد. کودکان تا پنج سالگی پیش مادر می ماندند و تا این سن اجازه ی دیدن پدر خود را نداشتند به این خاطر که اگر به هر دلیل از بین رفتند پدرها غمگین نشوند.

هردوت مورخ یونانی که سال ها در یکی از ساتراپ نشین های هخامنشی ساکن بود، گزارش مفصلی از نظام تعلیم و تربیت پارسیان ارائه کرده است: "پارسیان به فرزندان خود از ۵ تا ۲۰ سالگی تنها سه چیز آموزش می دهند:

خانواده اولین و ابتدایی ترین محل، برای آموزش دانش بطور عام بود که در آن مهمترین و اساسی ترین شالوده ی تربیت و آموزش ریخته می شد.

و هم به اعتدال مزاج خو گیرند. در واقع تربیت جوانان در این سن محتاج مراقبت خاصی است. در مدت روز در اختیار مربیان خود بودند و آنها را به کارها و کمک های عمومی از جمله شکار در رکاب شاه می گماشتند که با نظم و ترتیب خاصی صورت می گرفت. از تاریخی که دوران بلوغ و جوانی پایان می یافته نخست در اختیار زمامداران شهر قرار می گرفتند که آنان را برای امور مملکتی مورد استفاده قرار می دادند. چون دوران جوانی سپری شد و به سن پنجاه سال رسید به دورانی می رسند که کهولت نامیده می شود و در واقع مردانی کامل و تمام عیارند. رسیدگی به رتق و فتق امور مملکت به صدور حکم اعدام برای جنایتکاران و اتخاذ تصمیمات مهم از مسئولیت های آنان است. اینان در جنگ های خارج از وطن شرکت نمی جستند.

آموزشگاه های دریاری

شکل گیری طبقات جامعه ی باستان منطبق بر اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور بود. در امپراطوری هخامنشی طبقه ی اول را نجبا یا خانواده های ممتاز (شش خانواده ی پارسی و شش خانواده ی مادی) تشکیل می دادند. افراد منتسب به این خاندان، فرماندهی، وزارت و سفارت را برعهده داشتند. در آن دوران ارتقاء از طبقه ای به طبقه ی دیگر مجاز نبود. کودکان معمولاً شغل پدر خود را می آموختند تا جانشین او شوند. چراکه اعتقاد داشتند که استعداد شغل، ارثی است و سعادت جامعه در این است که فرزندان شغل پدر پیش گیرند. کودکان طبقه ی بزرگ، صنعتگر، پیشه ور و سوداگر با شاگردی و کار کردن با پدر یا استاد، حرفه ی او را می آموختند و به تعلیمات عالی و فنی دست می یافتند. البته در بعضی مواقع استثنائاتی هم وجود داشت. وقتی یک نفر از طبقه ی رعیت استعداد و هنر خاصی از خود نشان می داد در این صورت، بنابر نامه ی تنسر* آن را به شخص شاه عرض می کردند سپس موبدان و هیربدان (روحانیون بزرگ زمان) در طول مشاهدات خود چنانچه استعدادی در او تشخیص می دادند او را به طبقه ی بالاتر ارتقاء می دادند. اگر شخص در پارسی مستعد بود، وارد طبقه ی روحانیون می شد، اگر شجاعت داشت به طبقه ی جنگیان می رفت و اگر عقل و

می پرداختند و بعضی از آنها به درجات عالی می رسیدند. در کتاب مادیگان هزار دادستان آمده است که: " یکی از قضات در موقعی که به محکمه می رفت پنج زن او را احاطه کردند. یکی از آنها سئوالاتی از او نمود، راجع به بعضی از موارد مخصوصه از باب گرو و ضمانت. همین که به آخرین سئوال رسید قاضی جوابی نداشت. آنگاه یکی از زنان گفت: ای استاد، مغزت را از این بابت خسته مکن و بی تعارف بگو نمی دانم. بعلاوه ما خود جواب آنرا در شرحی که مگوگان اندر بد نوشته است خواهیم یافت."

به طور کلی برنامه ی تعلیم و تربیت در این دوره شامل سه قسمت عمده بود:

نخست: پرورش دینی و اخلاقی که مهمترین قسمت برنامه ی پرورش بود. پندنامه ی بزرگمهر اهمیت تربیت دینی و وقتی را که باید صرف آن می شد با این جملات نشان می دهد: " هر کس باید یک سوم شبانه روز را صرف تربیت دینی کند و از پاریسان و اشخاص با دین در این خصوص پرسش های معقول کند. تمام مردم هر قدر می توانند باید در این راه کوشش کنند و در آموزشگاه دینی تربیت شوند."

دوم: تربیت بدنی که مطابق شاهنامه و آثار مورخین یونانی آن عصر مثل هردوت، گزنفون، و استرابون، عبارت بودند از ورزش هایی چون: سواری، شکار، تیراندازی، چوگان، زوبین اندازی و شنا. در دین زردشت ناخوشی به اهریمن نسبت داده می شد، وظیفه ی هر ایرانی بود که بر ضد اهریمن عمل کند و تندرستی و سلامتی خود را حفظ نماید همانطور که باید قوای جسمانی و روحانی خود را حفظ کنیم. اگر قوای روحانی ضعیف شود توان جسمانی نیز کم می شود و اگر قوای جسمانی مختل شود روح متثر خواهد شد. پس باید سعی کرد که هر دو سالم و قوی بماند، از این رو نیاکان ما معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

سوم: آموزش خواندن، نوشتن و حساب برای کودکان طبقات خاص و معدود مانند بزرگان، نجبا و روحانیون که معمولاً طبقات اول جامعه ی آن دوره را تشکیل می دادند و برای فرماندهی سپاه، حکمرانی، دادرسی و نگهداری دفاتر دیوان، حساب، و مالیات تربیت می شدند.

قوه ی حافظه اش ممتاز بود به طبقه ی دبیران) مستخدمین دولتی) وارد می شد. اما قبل از رفتن به طبقه بالاتر تعلیمات کافی و استواری را می گذراند. آموزشگاه های دریاری مخصوص شاهزادگان، پسران نجبا، اشراف و اعیان بود. در این آموزشگاه ها عموماً شاهزادگان و استانداران به تعلیم و تربیت کودکان و جوانان، منتسب به مقام سلطنت و دولت می پرداختند. بنابر روایت استرابون "... کسانی که برای فرمانروایی و اداره ی مملکت تربیت می شدند، سحرگهان با صدای آلات و ادوات برنجی از خواب بیدار و در میدان وسیعی جمع می شدند. سپس به دسته های پنجاه نفری تقسیم می شدند و به سرکردگی یکی از پسران شاه یا استانداران، حدود یک فرسنگ می دویدند. پس از آن غذایی از نان، آب تره، نان شیرینی، انگبین و نمک می خوردند. آموزگار ضمن تدریس، قصه و حکایت می گفت و کارهای بزرگان و نامداران را شرح می داد. سخن به آوای بلند می گفتند، نفس بلند می کشیدند و شش ها را می پروراندند. آموزگار دستور می داد که شاگردان درس روز قبل را بیان کنند تا سخنوری در انجمن ها و کشور ها برایشان عادت شود. عصرها نیز به تربیت عملی مانند نشانیدن درخت آماده کردن سلاح، تیراندازی و مانند آن می پرداختند. در واقع از سن هفت سالگی عصرها را به تعلیمات نظامی و فنون جنگی، نگهبانی و پاس دادن می گذراندند."

پرورش دختران

اطلاعاتی که از منابع تاریخی به دست می آید نشان می دهد که در ایران باستان به تعلیم دختران و آماده کردن آنها برای خانه داری و انجام وظایف مادری توجه بسیار داشتند. با این همه دختران اشراف و نجبا به تحصیلات نظری نیز

ای اهورامزدا به من
فرزندی عطا فرما که با
تربیت و دانا بوده؛ در هیئت
اجتماع داخل شده و به
وظیفه ی خود رفتار کند.
فرزند رشید و محترمی که
حاجت دیگران را برآورد.